۴

داستان نبردهای ایران و روس در فوتبال، لبریز از ناگفته‌ها و ناشنیده‌هاست. حاصل رویارویی دو تیم، از اولین سفر غیررسمی فوتبال ایران به قفقازیه که ۹۴ سال از آن می‌گذرد، تا تیمی که در «کازان» به مصاف روس‌ها رفتند تلفیقی از رنج و سرور بوده است. رنجبارترین‌شان آن بازی سال ۱۳۰۵ بود که با رسوایی همراه شد و با اینکه ورزشکاران ایرانی با تصویب بودجه دولتی و گشاده‌دستی در اختصاص یافتن بهترین امکانات و پذیرایی بین راهی و کشتی خزری، تا بادکوبه شوروی رفتند و آنجا الحق که ایرانی‌های مقیم قفقاز سنگ تمام گذاشتند، اما دندان‌های کُند تیم ما هرگز در جسم و جان خرس سیبری فرو نرفت و بازگشتنی هم که مضحکه خاص و عام روزنامه های طناز زمان شدند که ناهید هم از رادیکال‌ترین‌شان بود. ما در سال ۱۳۵۵ نیز یک بار ۱برصفر از سدشان گذشتیم و دو روز بعدترش که با نتیجه ۲-۲ متوقف‌شان کردیم چنان مورد ستایش رسانه‌های داخلی قرار گرفتیم که لبخند حشمت به پهنای دهنش باز شده بود و توی چشم می‌زد. انگار بعد از انقلاب هرچه میانه دو کشور خوش‌تر شده بود دندان‌مان هم راحت‌تر در گوشت خرس فرو می‌رفت که توانستیم آخرین بار حتی با تیم ملی موقتی و علّاف منصوریان، در امارات ۱برصفر شکست‌شان دهیم. البته فراموش نشود که تیم نحیف جنگ‌زده ما در «نهرو کاپ» ۱۹۸۵ هم درست در آخرین ایام ژانویه، ۲ بر صفر از ایشان شکست خورده بود. این بار آنها ستاره‌ای چون داسایف را در جایگاه دروازه‌بانی یاشین گذاشته بودند و ما ستاره‌هایی مثل برادران بیانی، چنگیز، مختاری فر، فتح‌آبادی، پیوس و پنجعلی را داشتیم که در روزهای نداری، توتیای چشم کرده بودیم.

درست است که از لحاظ آماری، دو برد خفیف ۱بر صفر در برابر خرس کوچک روسی (توسط تیم‌های حشمت و علی منصور) در دو بازی تدارکاتی، ماندگارترین نتیجه بزرگسالان ما در برابر روس‌های سفید است اما مدرن‌ترین بازی تاریخ فوتبال ما در برابر آنها در اوایل تابستان ۱۳۵۵ ارائه شد که با وجود کسب نتیجه ۲-۲ تماشاگران ایرانی را سیراب کرد. آن روزها روس‌ها هنوز به دبدبه و کبکبه دوران نظریه پردازی مخ بزرگ‌شان «لوبانفسکی» نرسیده بودند و هنوزفوتبال‌شان بویی از حرفه‌ای‌گرایی مخلصانه نبرده بود و به اصولیات آماتوریسیم پاک مارکسیستی در ورزش وفادار بودند. دوشنبه شش تیر ۵۵ بود که تیم حشمت در راه آماده‌سازی تیمش برای المپیک مونترال، دو بازی با همسایه شمالی برگزار کرد که جمعه‌اش آنها را ۱برصفر برد و دوشنبه‌اش ۲-۲ کرد. داور بازی آن روز بهمن خان بهلولی بود و گل اول را که سلطانعلی پروین زد ترس بچه‌ها ریخت و پشتبندش گل دوم‌مان را هم علیرضا خورشیدی بچه سر به زیر هما به ثمر رساند. بازی فوق‌العاده تیم ملی ایران چنان افتاده که امیدهای ما امید شوروی را با سه گل بدرقه کرده‌اند.

رستاخیز همچنین در گزارش بازی نوشت: در این بازی تیم ما در نیمه اول خوب بازی نکرد که این هم طبیعی بود. ما گروهی را به میدانی سرد و بی‌روح فرستادیم که غیر از دو نفر شانقاسمپور و نظر بیقیه بارها و بارها انکار شده بودند. این بار هم آنان چندان امیدوار نیستند که باز صاحب حقی باشند. بچه‌ها به این دلیل وقت اول را ترسان و لرزان پشت سر گذاشتند اما شوت محمود حقیقیان که در آخرین لحظات وقت اول به تیر چپ اصابت کرد و داخل دروازه پیچید بهترین عامل روحیه‌ساز برای جوان‌ها بود.

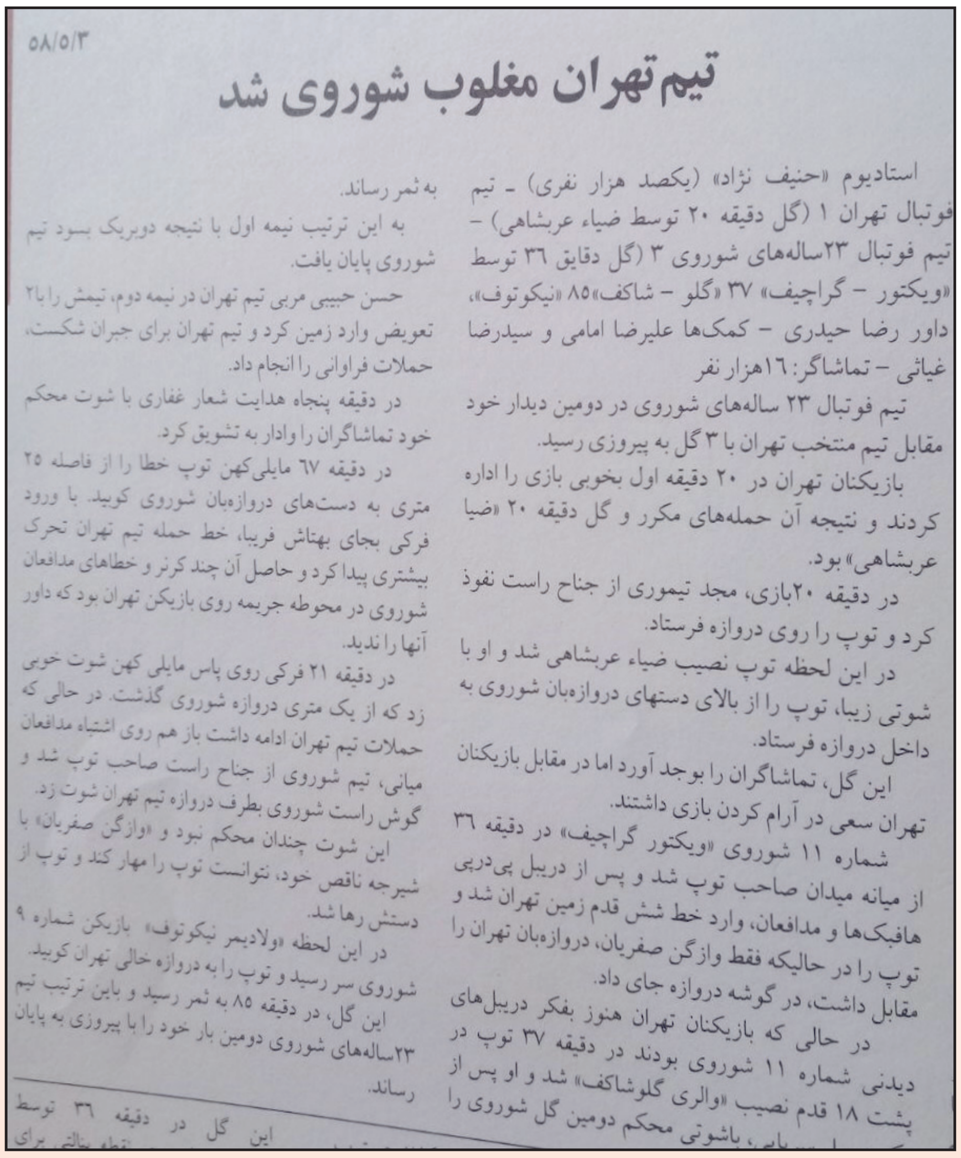

۵۸/۵/۳

تیم تهران مغلوب شوروی شد

استادیوم «حنیف نژاد» (یکصد هزار نفری) - تیم فوتبال تهران ۱ (گل دقیقه ۲۰ توسط ضیاء عربشاهی) - تیم فوتبال ۲۳ساله‌های شوروی ۳ (گل دقایق ۳۶ توسط «ویکتور - گراچیف» ۳۷ «گلو - شاکف» ۸۵ «نیکوتوف»، داور رضا حیدری - کمک‌ها علیرضا امامی و سیدرضا غیاثی - تماشاگر: ۱۶هزار نفر

تیم فوتبال ۲۳ ساله‌های شوروی در دومین دیدار خود مقابل تیم منتخب تهران با ۳ گل به پیروزی رسید.

بازیکنان تهران در ۲۰ دقیقه اول بخوبی بازی را اداره کردند و نتیجه آن حمله‌های مکرر و گل دقیقه ۲۰ «ضیا عربشاهی» بود.

در دقیقه ۲۰بازی، مجد تیموری از جناح راست نفوذ کرد و توپ را روی دروازه فرستاد.

در این لحظه توپ نصیب ضیاء عربشاهی شد و او با شوتی زیبا، توپ را از بالای دستهای دروازه‌بان شوروی به داخل دروازه فرستاد.

این گل، تماشاگران را بوجد آورد اما در مقابل بازیکنان تهران سعی در آرام کردن بازی داشتند.

شماره ۱۱ شوروی «ویکتور گراچیف» در دقیقه ۳۶ از میانه میدان صاحب توپ شد و پس از دریبل پی‌درپی هافبک‌ها و مدافعان، وارد خط شش قدم زمین تهران شد و توپ را در حالیکه فقط وازگن صفریان، دروازه‌بان تهران را مقابل داشت، در گوشه دروازه جای داد.

در حالی که بازیکنان تهران هنوز بفکر دریبل‌های دیدنی شماره ۱۱ شوروی بودند در دقیقه ۳۷ توپ در پشت ۱۸ قدم نصیب «والری گلوشاکف» شد و او پس از
باشوتی محکم دومین گل شوروی را به ثمر رساند.

به این ترتیب نیمه اول با نتیجه دوبریک بسود تیم شوروی پایان یافت.

حسن حبیبی مربی تیم تهران در نیمه دوم، تیمش را با ۲ تعویض وارد زمین کرد و تیم تهران برای جبران شکست، حملات فراوانی را انجام داد.

در دقیقه پنجاه هدایت شعار غفاری با شوت محکم خود تماشاگران را وادار به تشویق کرد.

در دقیقه ۶۷ مایلی‌کهن توپ خطا را از فاصله ۲۵ متری به دست‌های دروازه‌بان شوروی کوبید. با ورود فرکی بجای بهتاش فریبا، خط حمله تیم تهران تحرک بیشتری پیدا کرد و حاصل آن چند کرنر و خطاهای مدافعان شوروی در محوطه جریمه روی بازیکن تهران بود که داور آنها را ندید.

در دقیقه ۲۱ فرکی روی پاس مایلی کهن شوت خوبی زد که از یک متری دروازه شوروی گذشت. در حالی که حملات تیم تهران ادامه داشت باز هم روی اشتباه مدافعان میانی، تیم شوروی از جناح راست صاحب توپ شد و گوش راست شوروی بطرف دروازه تیم تهران شوت زد. این شوت چندان محکم نبود و «وازگن صفریان» با شیرجه ناقص خود، نتوانست توپ را مهار کند و توپ از دستش رها شد.

در این لحظه «ولادیمر نیکوتوف» بازیکن شماره ۹ شوروی سر رسید و توپ را به دروازه خالی تهران کوبید.

این گل، در دقیقه ۸۵ به ثمر رسید و باین ترتیب تیم ۲۳ساله‌های شوروی دومین بار خود را با پیروزی به پایان رساند.

آن روزها چند ماهی بود که تیم ملی بزرگسالان‌مان با دست‌های تهی از جام جهانی ۱۹۷۸ برگشته بود و هرکس که ژورنالی و تریبونی در اختیار داشت برای کوبیدن تیم حشمت کم نمی‌گذاشت. جمعی از مفسران دهه پنجاه کمر به قتل پیر و پاتال‌های تیم ملی بسته و نهیب می‌زدند که این تیم نیاز به پوست انداختن دارد. در روز بازی با شوروی نیز مطبوعات ورزشی ایران ضمن استقبال از بازی دلچسب امیدها، از لزوم جوانگرایی در تیم ملی گفتند و تیتر زدند که «به امیدها امید بستن، بیجا نیست».

آن روزها اتحاد جماهیر شوروی، فوتبال صاحب سبکی در جهان داشت و بردن امیدهای آنها، شوقی در دل‌های مخاطبان و صفحات روزنامه‌ها انداخته بود و همان تیم امید بود که بعد از انقلاب، نخستین تیم ملی بزرگسالان را تشکیل داد . گل اول بازی را محمود حقیقیان ستاره پاس با شوتی پُرقوس به ثمر رساند و دو گل بعدی را حمید مجد تیموری (که سال‌هاست ازش خبری نداریم) و عبدالعلی چنگیز (مربی تیم‌های پایه در امارات امروز) زدند. در حالی که فقط پنج هزار تماشاگر از این بازی دیدن کرده بودند، روزنامه‌ها به سلیقه تماشاچیان تاختند. عباس آقا رضوی و گارنیک مهرابیان مربیان اشتراکی تیم امید ایران، در این بازی از پنج یار تعویضی استفاده کردند و ترکیب تیم ملی امید از این قرار بود که نادرفریادشیران گلر تیم بود. خط دفاع ما را حسن نظری، مصطفی مسلمی، کاظم سیدعلیخانی ، محمد پنجعلی و خبیری تشکیل می‌دادند. در خط هافبک، اصغر نعلچگر، مسلم خانی و ابی قاسمپور انجام وظیفه می‌کردند که چنگیز و مجد تیموری در نیمه دوم به عنوان جایگزین به میدان آمدند و گل‌های دوم وسوم را زدند. دو فوروارد ما در بازی با روسیه کامل انجینی و عباس کارگر بودند که در نیمه دوم جای خود را به دو ستاره همایی حسین فداکار و حمید علیدوستی دادند. از این ۱۸ تن مربی و بازیکن، سه نفرشان اکنون مرده‌اند که یکی‌شان در اروپا به ضرب گلوله به خاک و خون کشیده شد. شش تن در خارج زندگی می‌کنند. هفت نفرشان در فوتبال ایران می‌پلکند و البته از دو نفرشان (مجد تیموری و مسلمی) هیچ خبری در دست نیست. تفسیر روزنامه ورزشی رستاخیز در روز ۲۶ مرداد ۱۳۵۷ درباره پیروزی ۳ برصفر امیدهای ایران بر امیدهای روسیه چنین بود:

«گفته بودیم که جامعه فوتبال ما جامعه‌ای محافظه کار و یک نوع بخصوصی سنت‌گراست. یعنی بدون آنکه به ارزش‌های کهن احترام شایسته‌ای بگذارد با گذشته پیوند دارد. مردان نامور شده را همیشه چنان می‌بینند که در روزهای اوج بوده‌اند. درعوض، به کمتر نامورشده‌ها به آنها که هنوز مجال کافی برای ابراز شایستگی خود نیافته‌اند اعتنایی ندارند. با توجه به همین هم بود که وقتی دیدیم ورزشگاه خیلی خالی است تعجبی نکردیم. چرا که تیم ۲۳ ساله‌ها تیمی بود برخلاف سنت و عادت. تیمی که می‌تواند چهار سال بعد در جام جهانی اسپانیا ۱۹۸۲ نماینده ما باشد. مردم فوتبالی همین نکته‌ها را خوب پذیرا نمی‌شوند. جانشین شدن گروهی جوان به جای گروهی که دیگر برای خدمت به تیم ملی کم و بیش ظرفیت‌شان پر شده است. منهای خلوت بودن ورزشگاه، حاضران هم صاحب شور و شوق همیشگی نبودند و با این همه تیم جوان ما نشان داد که امید بستن به آنها بیجا نیست. ما روزهای خوبی را در جام جهانی ۱۹۷۸ که بهترین فرصت برای نشان دادن ارزش‌های ما بود از دست دادیم. این بهترین فرصت بود برای بالا بردن کیفیت روحی کسانی که فردای فوتبال ما مال آنهاست. قدم اول را آنان در اردویی بدون امکان و کوتاه مدت برداشته بودند. در اردویی که در آن، نه از استاد خبری بود نه از آقابالاسر پرسروصدا و نه از غذای خوب و میوه خوب‌تر. حتی توپ جمع کن نیز در اردوشان نداشتند. با اینکه ناگریز بودند با ماشین‌های خود در اردو از این زمین به آن زمین بروند کار به آنجا رسید که در پایان یک تمرین، میهمان نان بربری و پنیر و انگور بودند. هیچ کس ولی بهانه‌گیری نکرد که «غذا خوب نیست، توپ گم شد، ماشین نیست و وقت‌مان تلف شد» و از این قبیل چیزها که در اردوهای قبلی بود. ولی مردان ما که می‌دانستند برای چه کاری خوانده شده‌اند، مردانه کار کردند و حاصلش را دیدیم. آنها تیمی را مغلوب کردند که شب قبل در اهواز از «نیرو»ی این تیم یک هیچ کاره ساخته بود. ۳برصفر پیروز شدن آن هم مقابل تیمی که امسال مشکل گل می‌خورد و یکی از بهترین خط دفاعی‌های لیگ را دارد کار کوچکی نمی‌تواند باشد. تیم ۲۳ ساله‌های شوروی در آخرین جام بین‌المللی ایران، تیم ملی ما را حذف کرد و موجب دگرگونی بزرگ را در آستانه المپیک ۱۹۷۶ فراهم کرد.»

رستاخیز همچنین در گزارش بازی نوشت: «در این بازی تیم ما در نیمه اول خوب بازی نکرد که این هم طبیعی بود. ما گروهی را به میدانی سرد و بی‌روح فرستادیم که غیر از دونفرشانقاسمپور و نظربیقیه بارها و بارها انکار شده بودند. این بار هم آنان چندان امیدوار نیستند که باز صاحب حقی باشند. بچه‌ها به این دلیل وقت اول را ترسان و لرزان پشت سر گذاشتند اما شوت محمود حقیقیان که در آخرین لحظات وقت اول به تیر چپ اصابت کرد و داخل دروازه پیچید بهترین عامل روحیه‌ساز برای جوان‌ها بود. ما در نیمه دوم دستپاچه نبودیم و در کار حفظ توپ چیزهایی را نشان دادیم. و اینچنین بود که وقتی در دقیقه ۵۸ گل دوم را زدیم راحت راحت شدیم. اگر بازی یک نیمه سرد داشت و یک نیمه گرم و دلپذیر، حاصل یک اردوی نصف و نیمه پنج روزه بود یا بهتر بگوییم سه روزه. با این همه تیم ما خوب بازی کرد. کارگروهی را باید به حساب جوانی و خاصیت یادگیری و شوق بازی اینان گذاشت، چیزی که در نزد بزرگان مثلاً وجود ندارد. حالا ما مانده‌ایم و یک بازی قابل قبول با سه گل دیدنی و یک پیروزی غیرقابل باور روی حریفی صاحبنام. اما همه چیز همین نیست. ما صاحب یک فکر تازه‌ای شده‌ایم که اصالت و حقانیت‌اش بر همه ثابت شد. دیگر به جریان‌های جام جهانی کاری نداریم و این افسوس و تحسّر که اگر اینها آنجا بودند و آن همه زحمت، به پای اینها نثار می‌شد چه می‌شد. اما به این کار داریم که به رهبران فوتبال بگوییم نترسید. از های این و از هوی آن نترسید. کار خوب را دنبال کنید. تیم را هم جوان کنید و هم منزه و پاک. نتیجه خوب را باید به این ترتیب گرفت. با خوش اخلاقان پاکدل که هنوز همه چیز را مثل خیلی‌هابرای پول و فقط پول نمی‌خواهند. اینها که هنوز «بازی» را دوست دارند. همین‌هایی که وقتی به تیمی که امید اول روس‌هاست، سه گل زدند هیچ چیز نخواستند. یکدیگر را بوسیدند و مربیان را سپاس گفتند و رختکن را ترک نمودند.»

روزنامه رستاخیز در روز پیروزی امیدها بر روس‌ها البته به فوتبال پولکی هم کم گوشه نزد: «در فوتبال ما ملی‌پوش بودن، نه ارج و قرب لازم را دارد نه احترام قدیم را. مثل حسن حبیبی که گفته بود: «دیگر این تیم ملی و پیراهن ملی، با این اخلاق بازیکنان و مسائل پشت پرده، شوق‌انگیز نیست». باشگاه‌ها می‌گویند ما اجازه نمی‌دهیم بازیکنان‌مان در تیم ملی بازی کنند. در قضایای همین تیم ملی امید باشگاه تاج مصرانه می‌خواست تا بازیکنانش در تیم ملی به بازی گرفته نشوند. تاج چهار بازیکن دارد و در این رهگذر، معامله‌گرانه چانه می‌زند. پرسپولیس اگر چانه نمی‌زند برای این است که بیشتر از دو بازیکن ندارد.»

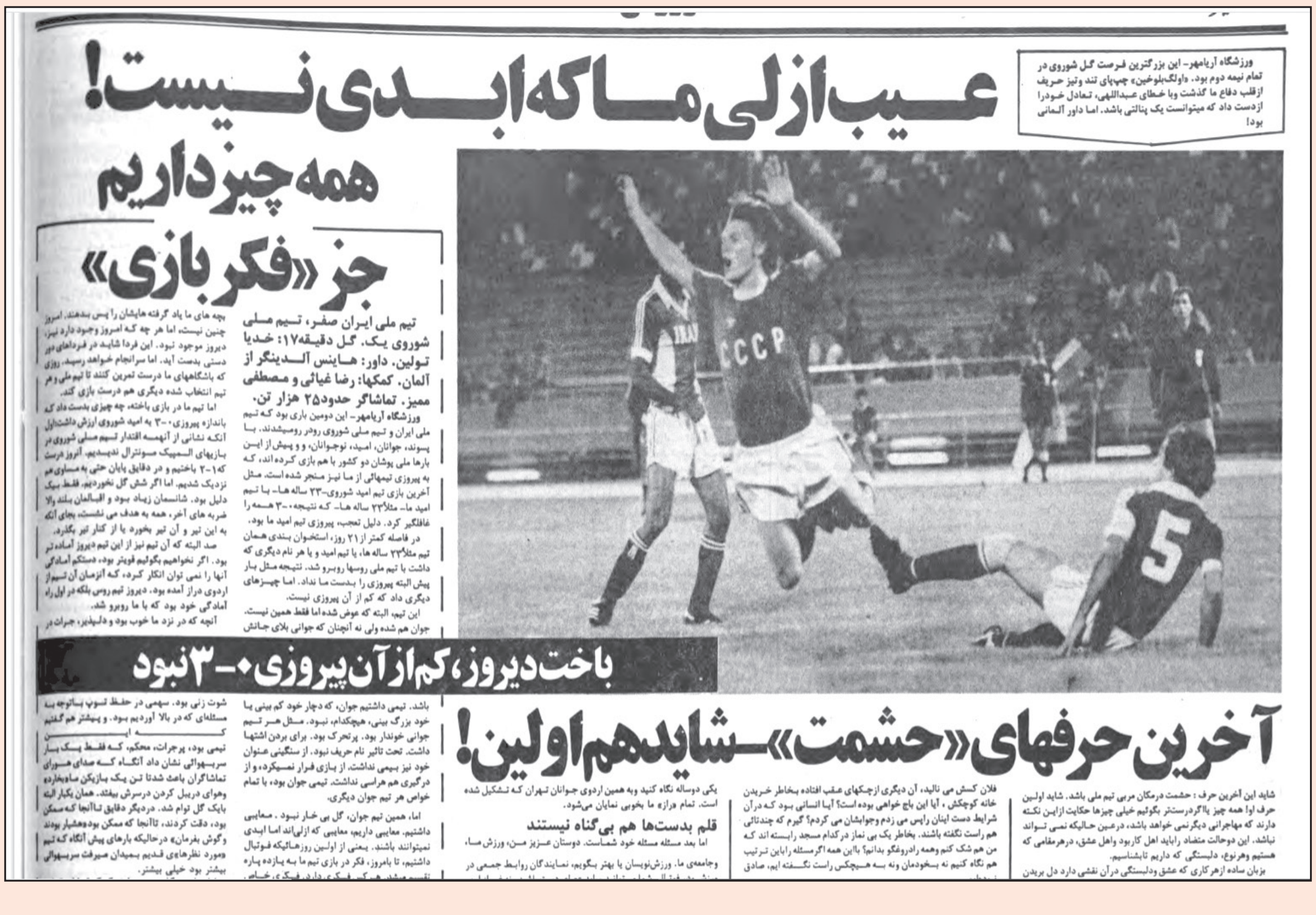

ورزشگاه آریامهر- این بزرگترین فرصت گل شوروی در تمام نیمه دوم بود. «اولگ‌بلوخین» چپ‌پای تند وتیز حریف ازقلب دفاع ما گذشت وبا خطای عبداللهی، تعادل خودرا ازدست داد که میتوانست یک پنالتی باشد. اما داور آلمانی بود!

عیب ازلی ما که ابدی نیست!

همه چیزداریم جز «فکر بازی»

تیم ملی ایران صفر، تیم ملی شوروی یک. گل دقیقه۱۷: خدیا تولین. داور: هاینس آلدینگر از آلمان. کمکها: رضا غیاثی و مصطفی ممیز. تماشاگر حدود۲۵ هزار تن.

ورزشگاه آریامهر- این دومین باری بود که تیم ملی ایران و تیم ملی شوروی رودر رومیشدند. با پسوند، جوانان، امید، نوجوانان، و و پیش از این بارها ملی پوشان دو کشور با هم بازی کرده اند، که به پیروزی تیمهائی از ما نیز منجر شده است. مثل آخرین بازی تیم امید شوروی-۲۳ ساله ها- با تیم امید ما- مثلاً۲۳ ساله ها- که نتیجه۰-۳ همه را غافلگیر کرد. دلیل تعجب، پیروزی تیم امید ما بود.

در فاصله کمتر از ۲۱ روز، استخوان بندی همان تیم مثلاً۲۳ ساله ها، یا تیم امید و یا هر نام دیگری که داشت با تیم ملی روسها روبرو شد. نتیجه مثل بار پیش البته پیروزی را بدست ما نداد. اما چیزهای دیگری داد که کم از آن پیروزی نیست.

این تیم، البته که عوض شده اما فقط همین نیست. جوان هم شده ولی نه آنچنان که جوانی بلای جانش

بچه های ما یاد گرفته هایشان را پس بدهند. امروز چنین نیست، اما هر چه که امروز وجود دارد نیز، دیروز موجود نبود. این فردا شاید در فرداهای دور دستی بدست آید، اما سرانجام خواهد رسید. روزی که باشگاههای ما درست تمرین کنند تا تیم ملی و هر تیم انتخاب شده دیگری هم درست بازی کند.

اما تیم ما در بازی باخته، چه چیزی بدست داد که باندازه پیروزی۰-۳ به امید شوروی ارزش داشت؟اول آنکه نشانی از آنهمه اقتدار تیم ملی شوروی در بازیهای المپیک مونترال ندیدیم. آنروز درست که۱-۲ باختیم و در دقایق پایان حتی به مساوی هم نزدیک شدیم، اما اگر شش گل نخوردیم، فقط بیک دلیل بود. شانسمان زیاد بود و اقبالمان بلند والا ضربه های آخر، همه به هدف می نشست، بجای آنکه به این تیر و آن تیر بخورد یا از کنار تیر بگذرد.

صد البته که آن تیم نیز از این تیم دیروز آماده تر بود. اگر نخواهیم بگوئیم قویتر بود، دستکم آمادگی آنها را نمی توان انکار کرد، که آنزمان آن تیم از اردوی دراز آمده بود، دیروز تیم روس بلکه در اول راه آمادگی خود بود که با ما روبرو شد.

آنچه که در نزد ما خوب بود و دلپذیر، جرات در

باخت دیروز، کم از آن پیروزی ۰-۳ نبود

باشد. تیمی داشتیم جوان، که دچار خود کم بینی یا خود بزرگ بینی، هیچکدام، نبود. مثل هر تیم جوانی خوندار بود. پرتحرک بود. برای بردن اشتها داشت. تحت تاثیر نام حریف نبود. از سنگینی عنوان خود نیز بیمی نداشت. از بازی فرار نمیکرد، و از درگیری هم هراسی نداشت. تیمی جوان بود، با تمام خواص هر تیم جوان دیگری.

اما، همین تیم جوان، گل بی خار نبود . معایبی داشتیم. معایبی داریم، معایبی که ازلی‌اند اما ابدی نمیتوانند باشند. یعنی از اولین روزهائیکه فوتبال داشتیم، تا بامروز، فکر در بازی تیم ما به یازده پاره

شوت زنی بود. سهمی در حفظ توپ باتوجه بمسئله‌ای که در بالا آوردیم بود. و پیشتر هم گفتیم که این تیمی بود، پرجرات، محکم، که فقط یک بار سربهوائی نشان داد آنگاه که صدای هورای تماشاگران باعث شدتا تن یک بازیکن باد بخارده وهوای دریبل کردن درسرش بیفتد. همان یکبار البته بایک گل توام شد. دردیگر دقایق تاآنجا که ممکن بود، دقت کردند، تاآنجا که ممکن بودوهشیار بودند وگوش بفرمان» درحالیکه بارهای پیش آنگاه که تیم «مورد نظرها»ی قدیم بمیدان میرفت سربهوائی بیشتر بود خیلی بیشتر.

آخرین حرفهای «حشمت»ــ شاید هم اولین!

شاید این آخرین حرف : حشمت درمکان مربی تیم ملی باشد. شاید اولین حرف او! همه چیز یااگردرستتر بگوئیم خیلی چیزها حکایت ازاین نکته دارند که مهاجرانی دیگرنمی خواهد باشد، درعین حالیکه نمی تواند نباشد. این دوحالت متضاد راباید اهل کاربود واهل عشق، درهرمقامی که هستیم وهرنوع، دلبستگی که داریم تابشناسیم.

بزبان ساده ازهر کاری که عشق ودلبستگی درآن نقشی دارد دل بریدن

فلان کس می نالید، آن دیگری ازچکهای عقب افتاده بخاطر خریدن خانه کوچکش ، آیا این باج خواهی بوده است؟ آیا انسانی بود که درآن شرایط دست اینان راپس می زدم وجوابشان می کردم؟ گیرم که چندتائی هم راست نگفته باشند. بخاطر یک بی نماز درکدام مسجد رابسته اند که من هم شک کنم وهمه رادروغگو بدانم؟ بااین همه اگرمسئله رااین ترتیب هم نگاه کنیم نه بخودمان ونه به هیچکس راست نگفته ایم، صادق

یکی دوساله نگاه کنید وبه همین اردوی جوانان تهران که تشکیل شده است. تمام «رازه ما بخوبی نمایان می‌شود.

قلم بدست‌ها هم بی‌گناه نیستند

اما بعد مسئله مسئله خود شماست. دوستان عزیز من، ورزش ما، وجامعه‌ی ما. ورزش‌نویسان یا بهتر بگوییم، نمایندگان روابط جمعی در